

جلسه دهم روح و غذای روح

«امراض روحی ۱، نفاق، ضعف ایمان»

۱- امراض روحی ۱، نفاق، ضعف ایمان

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ وَعَلَى آلِهِ آلِ اللَّهِ لَا سِيَّمَا عَلَى بَقِيَّةِ اللَّهِ رُوحِي وَأَرْوَاحِ الْعَالَمِينَ لُتْرَابِ مَقْدَمِهِ الْفِدَاءِ وَاللَّعْنَةُ الدَّائِمَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ».

۲- اهمیت شناخت روح و امراض آن

در هفته های گذشته درباره غذای روح و در هفته گذشته درباره سمومی که ممکن است روح را یا بکشد و یا از بین ببرد و یا

ناتوانش بکند عرائضی عرض شد این هفته درباره امراض
روحی و آفات روح صحبت می‌کنیم. از باب مقدمه عرض
می‌کنم که روح را اول باید شناخت در مرحله بعد سلامتی و
مرض او را باید شناخت و در مرحله سوم راه معالجه روح را به
وسیله تغذیه‌ای که روح می‌کند باید بیان کرد و انسان طبیبانه
باید هم خودش را معالجه بکند، هم دیگران که مبتلای به
امراض روحی هستند. کلمه مرض درباره روح در قرآن و مواردی
خدای تعالی آورده در همان اوائل سوره بقره است می‌فرماید:
«فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ»^۱ یا درباره زن‌های پیغمبر است که
می‌فرماید: «الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ»^۲ امراض روحی زیاد است و
باید این امراض را کاملاً شناخت امراض روحی ممکن است

۱ - سوره بقره، آیه ۱۰.

۲ - سوره احزاب، آیه ۳۲.

روح را در ابتدا نکشد ولی به تدریج از بین می برد یعنی ممکن است یک امراضی باشد در روح انسان که یک مدت زیادی این مرض در روح باشد ولی اوائل نکشد ولی کم کم به مرگ روح منتهی می شود.

۳- معنای مرگ روح

در ضمن مرگ روح فکر نکنید که مثلاً روح یک بدنی دارد و از او جدا می شود چون مرگ به معنای جدا شدن روح از بدن است این را رسماً می گویند: مرگ و موت. ولی اگر انسان امراض روحی داشته باشد و مخصوصاً اقدام به این بکند که هی مرضش زیادتر بشود به خاطر نخوردن غذاهای روحی و به خاطر سموماتی که وارد روح می شود مدام مرض شدت می کند

و منتهی به مرگش می‌شود ببینید در این آیه خدای تعالی می‌فرماید: «ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَصَاؤُا السُّوَايَ» عاقبت کسانی که کار بد می‌کنند کار بد ممکن است گناه باشد ممکن است کارهایی باشد حتی مکروه باشد، مکروه هم در حدّ خودش بد است و کارهایی که از نظر آداب و اخلاق صحیح نیست انسان انجام بدهد عاقبتش این است که «أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ»^۳ آیات خدا را تکذیب می‌کنند تکذیب آیات پروردگار همان مرگ روح است. چون اینقدر انسان فطرتش را، باطنش را از دست می‌دهد که نشانه‌های خدا را، خدا خودش ظاهر است نشانه‌هایش ظاهرتر است از نظر ملکی یعنی ظاهر است از نظر ملکی این‌ها را تکذیب می‌کند تکذیب یعنی باورش نمی‌آید دروغ تصور می‌کند ندیده تصور می‌کند ندیده می‌گیرد عاقبت

۳- سوره روم، آیه ۱۰.

کسانی که کار بد می کنند این است که تکذیب به آیات آن هم نشانه های الهی. مثلاً فرض کنید یکی از آیات الهی که آیت عظمی الهی است ائمه اطهار علیهم السلام و علی ابن ابیطالب علیه السلام است. آنقدر این مرده است که فرق بین علی و ابی بکر نمی گذارد، فرقی بین علی و معاویه نمی گذارد، معاویه را به عنوان جانشین پیغمبر می پذیرد علی را نمی پذیرد و داریم در بین علماء بزرگ که این ها از نظر فنّ علمی خیلی پیشرفته هستند فرض کنید ابوحنیفه، فرض کنید محمد بن زکریای رازی، این ها کتاب هایشان الآن هست. فقه شان الآن هست، فقهی است که الآن بعد از هزار و دویست، سیصد سال اکثریت مردم مسلمان دارند به آن عمل می کنند، ببینید چقدر دانشمند بوده و رازی که صاحب کتاب تفسیر کبیر است.

تفسیر کبیرش واقعاً تفسیر کبیر است. این قدر شبهات وارد کرده در آیات قرآن و جواب هم داده و بسیار جواب‌هایی است که خیلی خوب و قابل استفاده است، اما فرق بین ابابکر و عمر و علی بن ابیطالب علیه‌السلام را نگذاشته، مثل یک کوری که فرق بین چراغ و تاریکی را نمی‌داند می‌بینید عاقبت کار بد این است، یعنی مرض آنقدر زیاد می‌شود که حالا لازم نیست که مثلاً مرض آمده چشمش را گرفته، چشم دلش را گرفته، مرض آمده گوش دلش را گرفته «وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا»^۴ گوش ظاهری دارند ولی نمی‌شنوند «وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا»^۵ این‌ها چشم دارند ولی نمی‌بینند «أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ» انعام روح ندارند این‌ها هم روح ندارند انعام روحشان به درد پیشرفت

۴ - سوره اعراف، آیه ۱۷۹.

۵ - سوره اعراف، آیه ۱۷۹.

نمی خورد این ها هم روحشان به درد پیشرفت نمی خورد بلکه این ها «بَلْ هُمْ أَضَلُّ»^۶ هستند یک کسی فرض کنید که از ابتدا چشم نداشته این کور بشود یعنی نمی شود دیگر کور باشد مهم نیست اما آن کسی که چشم داشته چشمش را خودش کور کرده این بدتر است.

۴- مرض نفاق

بنابراین یک مشت امراض روحی هست که منتهی به مرگ می شود این ها چه امراضی است یکی از آن امراض نفاق است که خیلی هم مهم است در آیاتی که در ابتداء سوره بقره است که «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ مَا هُمْ

۶ - سوره اعراف، آیه ۱۷۹.

بِمُؤْمِنِينَ»^۷ به زبان یک چیز می‌گویند دردل یک چیز دیگری می‌گویند. این معنای نفاق است. «خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ» این «خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَ عَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً»^۸ این به معنای مردن است. چون یک جسدی که نه می‌بیند، نه می‌شنود، نه دل دارد، نه حرکت دارد این را چه می‌گویند؟ این را می‌گویند: مرده.

منافقین، نفاق. منافقین که ما می‌گوییم ذهنتان نرود روی یک عده مردم صدر اسلام که با علی بن ابیطالب علیه‌السلام مخالفت می‌کردند یا با پیغمبر مخالفت می‌کردند آن‌ها هم منافق بودند ولی اکثر و بیشتر ما مردم این مرض را داریم، مرض نفاق. به صورت‌های مختلف این نفاق در بین افراد ظاهر

۷ - سوره بقره، آیه ۱۰.

۸ - سوره بقره، آیه ۷.

می شود اگر بخواهم مسائلی که مربوط به نفاق است به شما عرض کنم شاید ملال آور باشد برایتان چون اکثرمان متأسفانه مبتلا هستیم، ولی به طور کلی نفاق یعنی آنچه که در باطن انسان دارد غیر آن را ظاهر کند گاهی می شود اجازه دادند، یعنی گاهی می شود یک مسائلی پیش می آید ضرورت هایی پیش می آید اجازه دادند ولی گاهی هست که اگر انسان این فطرتش شد مرض باطنیش شد این دیگر کم کم زیاد می شود زیاد می شود تا اینکه انسان را می کشد.

حتی گاهی می شود تعارف های بیجا درسته ممکن است این تعارف خوب هم باشد آقا مثلاً بفرمایید برویم منزل، بفرمایید منزل ما ناهار آنجا باشید چه و چه. این ها گاهی می شود خوب است. حضرت اسماعیل پسر امام صادق در خدمت امام

صادق علیه السلام بود یکی از اصحاب همراه حضرت بود تا رسیدند در خانه حضرت صادق علیه السلام گفت خدا حافظ اسماعیل پسر بزرگ حضرت گفت: آقا جان این بنده خدا تا اینجا آمده خوب بود یک تعارفش می کردیم حضرت فرمودند: تو که می دانی منزل مانع داریم الآن نمی توانیم از این تعارف بکنیم این خلاف است که من بگویم: بفرمایید منزل و در دلم این نباشد که او بیاید به خانه، ببینید از اینجا شاید شروع بشود حتی پسر امام صادق توجهی به این نداشت که می گفت: خب یک تعارفی می کردی انسان باید در همه این مسائل دقیق بشود، چون این مرض نفاق کم کم منتهی می شود به یک مرض کلّی که انسان را می کشد روح انسان را می کشد تا می توانید تمرین بکنید صفا و صمیمیت را با دوستان چون

صفا و صمیمیت این خودش نفاق را از بین می برد وقتی که انسان یکی را دوست دارد از یکی خوشش نمی آید، با یک کسی می تواند راحت زندگی بکند این تعارفات به طور کلی غلط است یعنی موجب نفاق می شود. انسان گاهی با افراد پرتعارف که برخورد می کند می بیند که این هم باید تعارف کند حقیقت را به همدیگر نمی گویند که حقیقت چه هست، بالاخره این طوری هست. ولی کسانی که صفا و صمیمیت دارند حقیقت را به هم می گویند، مثلاً شما می خواهی بگویی که آقا من در خانه مانع دارم از اینکه شما را پذیرایی کنم، اگر اهل تعارف باشد طرف این هم مجبور است تعارف کند و حقیقت واضح نیست اما اگر آمد و نه انسان صفا داشت آقا من نمی توانم الآن از شما پذیرایی کنم یا می توانم آن طرف هم می فهمد که این

راست می گوید درست می گوید: با خیال راحت با طرف برخورد می کند از همین جا این مرض روحی شروع می شود می رود جلو این یکی از امراض مهم نفاق از امراض بسیار مهمی که انسان نباید نزدیکش بشود، مثلاً اگر یک مرض مسری باشد و یک مرض بدی باشد که یک نفر مبتلا بشود یا خود انسان به مرض مبتلا بشود کوشش می کنیم که اولاً خودمان را واکسینه کنیم که به آن مرض مبتلا نشویم و ثانیاً به طرفش نمی رویم، به طرف کسانی که با ما یک رو نیستند نروید، به طرف کسانی که حقیقت را به شما نمی گویند نروید، طرف کسانی که با شما صاف و صادق نیستند نروید، یعنی انسان فطرتش هم روح زنده انسان هم بدش می آید، از کسی که صفا ندارد، صمیمیت ندارد، یک رو نیست، یک رنگ نیست، ذو الوجهین است

باصطلاح دارای دو رو است، نفاق دارد طبع انسان قبولش نمی‌کند اگر الان یک نفری وارد این مجلس بشود آدم احتمال هم حتی بدهد که این یک جاسوس است یک کسی است که آمده بالاخره یک سوژه‌ای پیدا بکند اذیت بکند شما از قیافش متنفر هستید اما از افراد باصفای یک روی یک رنگ انسان لذت می‌برد چرا؟ به جهت اینکه او زنده هست تو هم زنده هستی حتی گاهی می‌شود که از زنده بودن طرف انسان زنده می‌شود شما با یک فردی نشست و برخاست بکنید که این خیلی با صفا هست، خیلی یک رنگ است این را شما تشخیص دادید اصلاً راحت هستید شما با او راحت زندگی می‌کنید.

۵- مراتب نفاق

و لذا یکی از امراض روحی که خیلی واقعاً مشکل است و انسان را به سر حدّ نابودی می‌برد نفاق است. نفاق در هر مرتبش به هر مناسبت بد است یعنی یک وقت هست انسان در مقابل مؤمنین و خدا و دین نفاق دارد، این در مرحله بالاش هست مثل در رأس در سر صف ابابکر و عمر و عثمان و معاویه این‌ها واقع شدند و در ته صف ممکن است منی که صفا ندارم با دوستم با کسی که هر چه دارد در طبق اخلاص برای من گذاشته من صفا نسبت به او ندارم شاید من آخر همین صف باشم و آن طرف صف اول صف اهل صفا، اهل وفا، غیر منافق، در اول صفش علی بن ابیطالب علیه السلام و پیغمبر اکرم صل الله علیه وآله قرار گرفته آخر صفش هم ماهایی

که با همدیگر صمیمیت داریم، دوستی داریم، یگانگی می‌توانیم مشکلاتمان را به هم بگوییم، می‌توانم نواقصمان را به یگدیگر بگوییم، می‌توانیم با همدیگر کنار بیایم، هیچ چیز از طرف انسان پنهان نکند او هم از این پنهان نکند، این یک لذتی دارد، چون می‌دانید علت لذت بردن از این زندگی چه هست؟ نسبت به آن زندگیه منافقانه است و دورو دورنگی؟ علتش این است که این انسان بدون نفاق فطرتش زنده است فطرت این شخصی که با صفا هست زنده است و با زنده‌ها زندگی کردن لذت بخش است. اما اگر آمد و یک زنده‌ای با یک مرده‌ای بخواهد زندگی کند لذت بخش نیست اگر دوتا مرده هیچی اصلاً هیچی نمی‌فهمند تا لذت و این‌ها را داشته باشند. پس ببینید می‌خواهم یک نکته حسّاس و مهم در

ارتباط با پیشرفت روحیتان عرض کنم تا می‌توانید تا جایی که ممکن است صفا و صمیمیت را در بین خودتان داشته باشید. و اسلام مانع نشده چون بعضی از صفاها و صمیمیت‌ها یگانگی اسلام را اسلام مانع شده حالا شاید عرض کنم که چه چیزهایی است.

تا جایی که اسلام مانع نشده از نفاق، دورویی، دورنگی، ریا، صُمعه، این‌ها همه یکی هست دوری کنید بلکه دائماً به فکر معالجه این مرض باشید اگر هست که اکثراً هست، اگر هست به فکر معالجه‌اش باشید اگر نیست خیلی مواظب باشید که در شما پیدا نشود ریا چه اشکالی دارد که تا یک لحظه می‌آید داخل نماز، نماز را باطل می‌کند. تا یک لحظه می‌آید در عبادات، عبادات را باطل می‌کند چرا؟ برای اینکه آنچه که

باید باشی نیستی، آن کسی که باید باشی نیستی. قلبت یک چیز می گوید و ظاهرش یک چیز. ریا کار قلبش می گوید: برای خاطر فلانی نمازت را این طوری بخوان ولو یک کلمه «غیر المغضوب» این غین و ضاد و این ها را از مخرج ادا کنی کار خوبی هم کردی ولی برای این است که او بشنود همین نماز را باطل می کند، به جهت اینکه خیلی مرض بدی است، خیلی بد است، صُمعهُ هم همین طور صُمعهُ انسان صدایش را یک طوری بکند که به طرف بشنواند که من آدم اهل حالی هستم مثلاً در جایی قرار گرفتید می دانید در همسایگی از نظر اتاق یک نفری آنجا ممکن است به شما ارادت پیدا بکند و این صدای شما را می شنود، اینجا اگر مناجات با گریه کنید که او بشنود این نفاق و صمعهُ است، همه مان می گوئیم: بد است.

چرا بد است؟ برای اینکه این نفاق است من باید برای خدا بخوانم، با خدا ارتباط داشته باشم، نه اینکه برای خاطر اینکه آن شخص بشنود و متوجه بشود و خوشش بیاید. شاید من خودم یک طوری حرف بزنم که شماها خوشتان بیاید، شماها به من محبت پیدا بکنید و برای خدا نباشد این خودش خلاف آن چیزی است که مورد انتظار است، خلاف آن چیزی است که من باید باشم، من باید برای خدا حرف بزنم، خدا به من فرموده: «وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ»^۹ برای دعوت به سوی خدا باید انسان صحبت بکند نه برای اینکه مردم خوششان بیاید و همین طور چیزهای دیگر. پس یکی از چیزهایی که خیلی در کنار ما دارد حرکت می‌کند گاهی هم

۹- سوره فصلت، آیه ۳۳.

می‌ریزد در قلب و گاهی هم از قلب برمی‌گردد در اعضاء و جوارح ریاست یا نفاق است کلّیش نفاق است.

۶- طریقه برخورد با مرض نفاق

این یکی از امراض بسیار بد روح است که باید انسان خیلی حواسش جمع باشد در مرحله اول مبارزه بکند و اگر این مرض را دارد بعد معالجه بکند، اگر معالجه نتوانست بکند مطمئن باشد که یک روزی از پا در می‌آید. من در یکی از همین کتاب‌هایم نوشتم یک وقتی در یک مجلسی بودیم یکی از بزرگان پهلوی من نشسته بود یک منبری خوبی هم بود از در وارد شد مردم خیلی برایش احترام کردند، بلند شدند، صلوات فرستادند، تا ایشان رفت روی منبر. او هم بعد گفت: آقایان این

کار را نکنید، من نفسم خوشش می‌آید. دیدم این شخصی که پهلوی من نشسته گفت: ای بیچاره. من نفهمیدم یعنی چه ای بیچاره؟ چون این بنده خدا دارد این طور تواضع می‌کند حتماً فردا شب هم که می‌خواهد بیاید منبر طبعاً مردم هم حرف گوش می‌دهند صلوات نمی‌فرستند، این منبری می‌خواهد خودش را بشکند. لذا از این ولی‌خدایی که کنار من نشسته بود پرسیدم: چطور؟ گفت: این جور چیزها نباید تأثیری در روح او بگذارد، روح باید خیلی ضعیف باشد خیلی مرض پذیر باشد که تحت تأثیر این گونه احترامات قرار بگیرد. آخر بعضی افراد هستند از نظر بدنی مرض پذیر نیستند و آنقدر قوی هستند که وسط آن‌هایی که وبا حتی گرفتند می‌رود و مبتلای به این جهت نمی‌شود، اما بعضی‌ها هستند از خودشان

می ترسند شماها باید این طوری باشید ولو بیچاره هم باشید
بیچارگیش می ارزد. انسان کوشش بکند که به مرضی مبتلا
نشود اما بهترش که باید ان شاء الله به آن حدّ برسید این است
که اگر تمام دنیا تعظیم کردند در مقابل انسان، انسان
خوشحال نشود و تمام مردم هم از انسان بدشان آمد ناراحت
نشود خیلی راحت این خیلی ارزش دارد این دیگر این روح
واکسینه شده، این روح خیلی قیمتی شده، این روح واقعاً
عایق بندی شده و همه چیزش درست، می تواند در همه جا
هر کجا مثل این هایی که لباس ضدّ حریق می پوشند مثل
این هایی که خودشان را مجهّز می کنند و در اعماق دریا
می روند و غرق نمی شوند این طوری می شود این یک مرض که

بسیار مهم است و باز هم تأکید می‌کنم که ان شاء الله کوشش بکنیم که این مرض را مبتلا نشویم.

۷- مرض ضعف ایمان

یکی دیگر از امراض روحی انسان بعد از نفاق این است که ایمان انسان ضعیف باشد. ایمان خیلی مهم است. افرادی هستند نفاق ندارند خوب هم هستند ساده و یک رولی ایمان ندارند. ایمان از مسائلی است که در مراحل تزکیه نفس هم ما کم گفتیم و اکثراً هم اطلاعی از حقیقت ایمان نداشته باشیم خیلی هم در روایات تأکید شده یعنی ضعف ایمان، نداشتن ایمان مساوی است با مرگ. ولی ضعف ایمان این خیلی مزاحمت ایجاد می‌کند خیلی، ایمان چه هست تا ضعف و

قوتش را ما درک کنیم؟ ایمان از امن می‌آید از آرامش می‌آید هر چیزی که موجب آرامش انسان بشود نسبت به چیزی آن ایمان نسبت به آن چیز است. مثلاً شما الآن زیر این سقف نشستید این سقف را طوری ساختند که الآن روی سرتان پایین نمی‌آید، الآن نمی‌ریزد روی سرتان خوب این ایمان دارید به اینکه الآن این سقف روی سرتان نمی‌ریزد و چقدر ایمان دارید اگر صد در صد باشد این ایمان کاملی است هر چه از صد در صد بیاید پایین ایمان درجانش پایین می‌آید، در هر چیزی ایمان لازم است. این ایمانی که ما می‌گوییم نه ایمان به خدا اصلاً به طور کلی باید انسان هر کاری که می‌کند اگر لازم است که ایمان کسب کند اول ایمانش را کسب کند بعد آن کار را بکند. شما الان اینجا می‌خواهید بنشینید خب احتمال می‌دهید زیر

این فرش که چاهی باشد، فرش را عقب می‌زنید، خوب تحقیق می‌کنید وقتی که دیدید چاه نیست با کمال آرامش اینجا می‌نشینید در هر کاری که شما می‌خواهید بکنید اول قدمش ایجاد ایمان است. تا می‌رسد به ایمان به خدا ایمان به قیامت که زیاد تأکید شده روی دو چیز حتماً ایمانتان را تکمیل کنید یکی ایمان به خدا یکی هم به قیامت. چون وسطش بقیه‌اش درست می‌شود مسأله‌ای ندارد.

۸- راه تمرین ایمان به خدا و ممارست بر آن

ایمان به خدا که خدایی هست که این خدا قدرت دارد و قادر مطلق است که این خدا مهربان است این‌هایی که می‌گویم باید ایمان داشته باشید و الاً مریض هستید. خدایی هست

حالا چقدر اطمینان دارید که خدا هست صد در صد. البته در روایات ده درجه برای ایمان قائل شدند. شما در درجه دهم از ایمان هستید درباره وجود خدا، باید معتقد باشید که خدای تعالی مهربان به شما هست این هم هر چه برود بالا و صد در صد اگر شد در درجه دهم از ایمان هستید. ایمان به اینکه خدای تعالی قادر مطلق است هر کاری را می تواند بکند این هم صد در صد باید باشد، خدا هست، خدا مهربان است، قادر مطلق است و عالم به همه چیز هم هست. این ها در آیات قرآن تأکید شده است. خوب متوجه هستید قادر مطلق و عالم به همه چیز در این آیه شریفه نماز غفیله می خوانیم

«وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَ مَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا

رَظٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ»^{۱۰} هر چه را که شما تصور
بکنید خدا می‌داند. خب یک موجودی که قطعاً هست که
مهربان است و ظلم نمی‌کند. یک موجودی که بر همه چیز
قدرت دارد یک موجودی که همه چیز را می‌داند اگر شما این
ایمان را همین چهار موضوع را ایمان صد درصد داشته باشید
خیلی عالی است. خیلی خوب است سالم سالم. اما یکی از
این‌ها یک خرده‌ای خدشه پیدا بکند مریض هستید. اگر که
در اصل وجود خدا تردیدی داشته باشید در اصل وجود خدا
تردید داشته باشید از صد در صد یک درصد احتمال بدهید
که طبیعت این کارها را انجام بدهد ایمانتان ضعیف است و
یک درصد احتمال بدهید که خدا توجه و علم به این کار شما
ندارد این هم خدمت شما عرض کنم ایمانتان ضعیف است.

۱۰- سوره انعام، آیه ۵۹.

یک درصد احتمال بدهید که خدا قدرت ندارد این کار را بکند این هم ایمانتان ضعیف است یا یک درصد مهربانی خدا را منکر بشوید ایمان ضعیف است.

حالا گاه گاهی ما برخورد می‌کنیم که در روایات مثلاً ابوذر در مرتبه نهم ایمان بود کجاش اشکال داشت ایذر؟ یا مثلاً مقداد در درجه هشتم ایمان بود آیا در اصل وجود خدا همان یکی دو درجه را تردید داشتند؟ یا در مهربانی خدا؟ یا در قدرت خدا؟ یا در علم خدا؟ کدام یکی؟ مثل ایذری آدم فکر نمی‌کند در هیچ کدام این چیزها باشد. حالا یک مطلب بگویم تا این روشن بشود. اصل ایمان همین چهار چیز است یعنی به همین چهار چیز است که صد در صد برای مان ایجاد بشود. ولی گاهی می‌شود که در اثر ممارست نکردن به همین چهار چیز از

نظر علمی یقین درسته اما ممارست نکردید، یعنی چه؟ یعنی
مأنوس باهاش نبودید یعنی غافل از آن بودیم از نظر عملی
ضعیف می‌شویم، خوب دقت کنید، از نظر اعتقادی ضعیف
نیست. اکثر ماها حالا فکر نمی‌کنم در مجلس ما کسی باشد
که این چهار چیز را یک کمی هم تردید داشته باشد، یقیناً در
چهار اصل ایمان به خدا تردیدی درباره‌اش نداریم. اما گاهی
می‌شود از نظر باصطلاح عملی ضعیف هستیم. مثلاً چطور؟
حالا یک مثال خوبی یکی از بزرگان زده بود بد نیست همان را
بگوییم. مثلاً من شما همه‌مان معتقد هستیم که مرده هیچ
کاری نمی‌تواند بکند بله مرده دیگر آن وقتی زنده بود
نمی‌توانست هیچ کاری بکند حالا که مرده ولی عملاً از مرده
می‌ترسیم مخصوصاً اگر یک صدایی ازش بیرون بیاید یک

حرکتی در بدنش باشد می ترسیم. این می بینید ما اعتقادمان
ایمانمان بر این است که مرده هیچ کاری نمی تواند بکند ولی
در عین حال یک وحشتکی هست شاید همه هم داشته باشند
به دلیل اینکه تو یک اتاقی انسان شب بخوابد مرده ای هم آنجا
دراز کرده باشند انسان همچین یک خرده ای وحشتش
می شود. اما غسال در اثر کارکردن با مرده یعنی هی مرده را این
طرف کرده آن طرف کرده روزی چند تا مرده را شسته این ایمان
پیدا کرده بر اینکه یعنی ایمان همان ایمان هست. او از نظر
ایمان واقعی من و آن هیچ فرقی با هم نداریم اما او عملاً آرامش
درش ایجاد شده یعنی در اثر عمل کردن یک آرامشی پیدا کرده
حالا این درجاتی دارد این آرامش عملی چند تا مرده ای را دیده
و حالا ترسش ریخته است، از نگاه کردن مرده دیگر نمی ترسد

یکی که خدمت شما عرض شود که یک خرده بیشتر کار کرده می‌بینیم که باز کمتر می‌ترسد اما دست حاضر نیست به مرده بزند، یک غَسَّال پیدا می‌شود دستاش را زده بالا دست می‌گذارد روی شکم مرده آن باد شکمش مثل باد گلو می‌ریزد بیرون، هیچ تکانی نمی‌خورد، دارد کار خودش را می‌کند. اصلاً حتی گاهیگاهی بعضی از اعضای مرده در حیوانات دیدید که گوسفند را که می‌کشند بعد از مدتی باز هم یک اعضایش تکان می‌خورد، این تکان هم می‌خورد غَسَّاله هیچ به روی خودش هم نمی‌آورد، بر فرض زنده بشود بنشیند بگوید این تازه حالا زنده شده هیچ فرقی براش ندارد. عملاً هم باید ایمان داشته باشیم. آن وقت شما بدانید که سلمان عملاً هم آن ایمان به خدا و آخرت را داشت لذا در درجه دهم ایمان بود،

ابیدر یک خرده‌ای همچین همین طور با این مثال تطبیقش بدهیم این کمتر عمل کرده بود ممارست کرده بود یک درجه می‌آید پایین. مقدار باز یک درجه می‌آید پایین، همین طور تا به ماها می‌رسد که ما اصلاً در زندگی مان علماً به خدا اعتقاد داریم، خدا را قادر می‌دانیم، خدا را عالم می‌دانیم، خدا را رحمان و رحیم می‌دانیم حتی الآن کسی بین ماها شاید پیدا نشود که این‌ها را قبول نداشته باشد، اما باید تزکیه بشود چه بکند و چه بکند تا برسد به آنجا که حتی توجه ندارد آرامش داشته باشد مثلاً یک وضعی پیش می‌آید که کلی نیازمندی برایش پیدا می‌شود، یعنی با آن کسی که هیچ نیازمندی پیدا نشده هیچ فرقی از نظر ایمان نمی‌کند، این می‌گوید: خدا هست. ما داریم نمونه‌های زیادی داریم که بودند این طور

مشکلات عجیبی آمده به طرفشان با یک کلمه «الله» می بینید که یک آرامشی دارند، اصلاً آدم برخورد می کند با این افراد. درباره یکی از علماء خدا رحمتش کند برادرش برای من نقل می کرد می گفت: در یک جا کودتا شده بود در یک مملکتی که ایشان ساکن آنجا بود کودتا شده بود و کمونیستا سوءاستفاده کرده بودند ریخته بودند. در خانه این ولی خدا آمده بودند که این آقا را بکشند، مغازه دارهای اطراف منزل ایشان آمده بودند از خانه ایشان دفاع کنند، آن ها هم حمله کردند و کار به زد و خورد رسیده بود. گفتند: برویم ببینیم خود آقا کجاست؟ و چه کار می کند؟ دیدند نشسته یک چیزی دارد می نویسد، و مشغول نوشتن کتابش بود، هیچ اصلاً اول فکر کردیم اطلاع ندارد، گفت: نه اطلاع دارم، حالا بالاخره یک طوری می شود.

یک آرامشی، یک ایمان عجیبی، خدا هست، آخرت هم که هست، خب خدا که هست اگر بد باشد آنچه که برای من می‌خواهد پیش بیاید خدا دفع می‌کند اگر خدا دوست نداشت دفع بکند من هم نباید دوست داشته باشم آمدند ریختند کشتند، بعد می‌رویم آخرت. ببینید این دوتا ایمان (ایمان به خدا و ایمان به آخرت) خیلی لازم است که در انسان وجود داشته باشد.

۹- ایمان به آخرت

ایمان به آخرت چطور؟ ایمان به خدا را گفتم، ایمان به آخرت چطور؟ ایمان به آخرت هم این است که انسان باید یقین بداند که این زندگی ادامه دارد. آخرتی که ما می‌گوییم: «أَنَّ الْمَوْتَ

حَقٌّ» «وَأَنَّ نَاكِرًا وَنَكِيرًا حَقٌّ» «أَنَّ النَّشْرَ حَقٌّ»^{۱۱} که به نظر من آن طوری که ما برداشت می‌کنیم از این جملات «وَأَنَّ الْمَوْتَ حَقٌّ» زیاد است به همین جهت اینکه داریم می‌بینیم حالا بقیه‌اش را باید اعتقاد پیدا بکنیم با خودمان مدام تمرین بکنیم، ولی «أَنَّ الْمَوْتَ حَقٌّ» این حق بودنش دیگر حرفی درش نیست. چه کسی هست که بگوید: مرگ را من قبول ندارم پس «أَنَّ الْمَوْتَ حَقٌّ» از نظر ظاهری که ما فکر می‌کنیم این زیادی هست کلام زیادی هست، نه! نه اینکه موتی که پشت سرش سؤال نکیر و منکر باشد، پشت سرش نشر باشد، پشت سرش وصل باشد، بین همه را ردیف کرده این مرگ حق است. مرگی که بعد از مرگ حیاتی وجود داشته باشد حق است. دقت می‌کنید. نه مردن همین طوری، مردن که حیوانات هم

۱۱- مفاتیح الجنان، زیارت آل یاسین.

می‌میرند. موتی که اول شروع زندگی اخروی است. به عبارت واضح‌تر ورود به آن عالم حق است. «أَنَّ الْمَوْتَ حَقٌّ» یعنی ورود به عالم آخرت. بعد نکیر و منکر شروع کارهای اخروی است. برزخ ادامه کارهای اخروی است. قیامت و بعد ادامه کارهای اخروی است. این طور حقی است. یک همچنین مطلبی را بدانید خوب از مرگ شروع می‌شود اما اگر ما گفتیم که مرگ یعنی تمام شدن همه چیز خدا رحمتش کند دیگر تمام شد اگر این طوری گفتید آنجا که می‌گویید: «أَنَّ الْمَوْتَ حَقٌّ» این را درست نگفتید یعنی این اقرار را نکردید. یک خرده‌ای دقیق هست. با این توضیحات مطلب خوب معلوم شد یا نه؟ بنابراین از همان جا باید شروع بشود همه آنچه که بعداً می‌خواهد انجام بشود، بعد از مردن می‌خواهد انجام

بشود، ما باید برویم دنبالش تحقیق کنیم و ایمان به آن پیدا کنیم. که اگر این ایمان را پیدا کنیم خیلی کارمان درست است.

۱۰- کمالات و فرصت بی نهایت

من چندی قبل گفتم: زندگی را توسعه بدهید، زندگی شصت سال، هفتاد سال، نود سال، صد سال نیست. خیلی این دایره اش ذیقه (کوچک هست) به هیچ کار آدم نمی رسد بکند یعنی اگر بخواهد زندگی همین باشد نه انسان به کمالات عالیه می رسد، چون کمالات ما بی نهایت هست، چون ما بی نهایت زنده هستیم و حالا بی نهایت چطوری می شود به مقام الان مثلاً فرض کنید ممکن است ائمه اطهار

عليهم السلام ممکن است پیغمبرها به آن حدّ ما برسد، که آن‌ها باز بالاتر از ما هستند. ببینید مثلاً پسری نسبت به پدرش در نظر بگیرید، هرچه سن پسر بالا برود خب سن پدرش هم بالا می‌رود، مثلاً پدر چهل ساله بوده حالا تو چهل ساله شدی، پدر شده هشتاد ساله، بالاخره همین طور رفته بالا. کمالات روحی خاندان عصمت و طهارت عليهم السلام هم رو به رشد هستند، کمالات ما هم رو به رشد است، منتها خب آن‌ها از اول خلقت رشد کرده‌اند بدون هیچ عوارضی تا حالا یا تا ابد. ولی ما با عوارض از ده یا دوازده هزار سال قبل تا حالا رشد کردیم خیلی فرقی هست لذا «لَا يُقَاسُ بِنَا أَحَدٌ»^{۱۲} آن‌ها را ما ولی آخرش «أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»^{۱۳} در

۱۲ - عیون الأخبار، ج ۲، ص ۶۶.

۱۳ - سوره بقره، آیه ۸۲.

بهشت اگر انسان ساکن بشود روحش رشد نکند که مرده است
رشد هم بکند دائماً بدون هیچ عارضه‌ای دارد می رود جلو
دارد می رود جلو به کجا می رسد ممکن است به یک جایی
برسد که مثلاً مثل اولیاء خدا در این زمان در حالا باشد حالا
این بحث باید برسیم ببینیم که چه می شود، ولی بالاخره رشد
دارد و آن وقت گفتم که کوشش کنید که زندگی خودتان را
محدود به دنیا نکنید و خیلی مهم است ایمان به آخرت.
آنقدر مهم است که خدای تعالی در یک آیه می فرماید: «إِنَّ
الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ
الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا
هُمْ يَحْزَنُونَ»^{۱۴} خیلی عجیب است. «انّ الذین امنوا» یعنی چه
یعنی مسلمان ها و «الذین هادوا» یعنی یهودی ها و «والنصارى»

۱۴- سوره بقره، آیه ۶۲.

یعنی همین مسیحی‌ها «وَالصَّابِئِينَ» حالا ستاره پرست‌ها بودند یا زردشتی‌ها بودند اختلاف این‌ها «مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ» کسی که از این دسته جات مختلف ایمان به خدا و قیامت «وَالْيَوْمِ الْآخِرِ» یوم الآخر از مرگ یوم الآخر می‌گویند تا ابد. به یوم الآخر ایمان داشته باشید ولی خدا هست. می‌گوییم پس پیغمبر چه؟ قرآن چه؟ ائمه اطهار علیهم السلام چه؟ ایمان به آن‌ها داخل همین ایمان به آخرت هست. یعنی شما این دو تا ایمان را داشته باشید، نسبت به این دو چیز آرامش داشته باشید، قطعی بدانید، چون انسان محال هست که این دو چیز را قطعی بداند، آرامش داشته باشد و زندگیش را توسعه بدهد، به عالم آخرت با وجود خدا توسعه بدهد، ولی قرآن را قبول نداشته باشد! پیغمبر را قبول نداشته باشد! ائمه اطهار علیهم السلام را

قبول نداشته باشد! لذا آیه را این طوری شروع کرده «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ» از این‌ها «مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»^{۱۵} پس مسأله ایمان خیلی مهم است.

۱۱- دستورالعمل رسیدن به آرامش

تا می‌توانید آرامش پیدا کنید و آرامش پیدا کردن هم راه منحصرش این است که انسان یک خرده‌ای فکر کند مثلاً یک مشکلی برای تان پیش آمد، بنشینید فکر کنید که خدا هست، اگر خدا نیست برو یک فکر دیگری بکن. خدا هست، قادر

۱۵- سوره بقره، آیه ۶۲.

هست، عالم هست، مهربان هست، چهار تا. این چهار چیز را شما بنشینید فکر کنید بعد «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ»^{۱۶} توکل کنید به خدا، گاهی ممکن است خدا صلاح شما را بداند چه بهتر معلوم است صلاح نبوده صلاح یعنی چه؟ یعنی کاری که خدا می‌کند بهتر از این کاری است که تو می‌خواهی، گاهی خدا به آن زودی نمی‌دهد به خاطر اینکه امتحانت بکند چون دار، دار امتحان هست و حال اینکه خدای تعالی این کارها را زیاد سر به سر ما نمی‌گذارد می‌داند ایمان ما ضعیف است لذا زود به ما محبت می‌کند. حالا آمد و خواست ما را بسازد این طوری هم فکر می‌کنیم می‌بینید راحت می‌شوید، اگر تمام دنیا را بلا بگیرد شما راحت هستید، هیچ ناراحتی ندارید، تمام عالم بلا بشود به سر تنها شما فرود بیاید هیچ

۱۶ - سوره طلاق، آیه ۳.

مشکلی برای تان نیست، ناراحتی ندارید. خدا هست، آخرت هم هست، خدا مهربان است، خدا من را می بیند، قدرت هم دارد و اگر کسی یک چنین وضعی پیدا بکند آن وقت می تواند به کمالات برسد. ولی اگر این طوری نباشد روحش مریض باشد، بله خدا هست من که قبول دارم، دروغ می گوید قبول ندارد، خدا قادر است من قبول دارم ولی! - همین ولی را که گفت، دروغ می گوید- خدای تعالی مهربان است ولی! دروغ می گوید، آن آرامش را ندارد.

۱۲- آرامش امام حسین علیه السلام و اصحابشان

ایمان و آرامش را باید از خاندان عصمت علیهم السلام یاد گرفت. اکثر این زندان ها که ائمه اطهار علیهم السلام رفتند و

شهادت‌هایشان اکثراً به خاطر این بود که به ما چیز بفهمانند.
برای امام حسین علیه‌السلام اگر بیشتر از این هم قطعه
قطعه‌اش می‌کردند برای خود حضرت مصیبت نبود. ولی برای
ما ظاهر بین‌ها این است که سخت است، این طور یک کسی
را بکشند سخت است، تشنگی به او بدهند سخت است،
اینقدر توهین بکنند خیلی سخت است، بله در عین حال در
مقابل خواست پروردگار باید آرامش داشته باشند. همه‌شان هم
آرامش داشتند.

اصحاب سید الشهداء علیه‌السلام همه‌شان آرامش عجیبی
داشتند، ایمان معنایش این است شب عاشورا نشسته بودند
دور هم باهم شوخی می‌کردند، می‌خندیدند یکی یک خرده‌ای
ضعیف‌تر، آخه اصحاب حضرت سید الشهداء علیه‌السلام

هم که همه‌شان دارای کمال مطلق نبودند یکی‌شان گفت:
امشب شب شوخی هست؟ حبیب بن مظاهر گفت: من تو
عمرم خوشم نمی‌آمد ولی امشب خوشم می‌آید. بعضی از اهل
منبر و روضه‌خوان‌ها مطابق فکر خودش برداشت می‌کنند،
علت شوخی کردن اینکه فردا شب مثلاً در بغل حورالعین و در
آن نعمت‌های فراوان بهشت و بهشت برزخی و آسمان چهارم
و این‌ها هستیم. یکی این طوری تفسیر می‌کند. یکی هم
می‌گوید: ما فردا شب این مشکلات و این مسائل این بدن
مزاحم را نداریم، این برخورد با افراد باصطلاح تاریک تمام
می‌شود، یکی دیگر می‌گوید: ما الان با حضرت سید الشهداء
علیه‌السلام هستیم ولی فردا شب در محضر علی بن ابیطالب
علیه‌السلام و پیغمبر اکرم صل‌الله‌علیه‌وآله و امام حسن

علیه السلام و خود حضرت آقا سید الشهداء علیه السلام هم
تشریف می آورند و ارواح مقدسه با آنها هستیم، یکی می گوید:
از کوثر حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها فردا شب سیراب
می شویم، اینجا حالا مشکلاتی هست موانعی هست ولی فردا
شب موانع برطرف می شود. می خواستم بگویم هر کسی مطابق
معرفتش حرف های آنها را می تواند معنا بکند و بعید هم
نیست که همه حرف هایشان درست باشد یعنی همه
تفسیرهایی که می شود درست باشد. خب از نظر بُعد بدنی در
بهشت و میوه ها و حورالعین و امثال این ها و در بُعد روحی
خب روح ها کمالاتی دارند، بالا پایین یکی در بعد روحی
حضرت علی اکبر است که همان لحظه اولی که هنوز در
شُرف شهید شدن است می گوید: از دست جَدَم سیراب شدم

با پیغمبر ارتباط دارد. یکی از نظر بُعد روحی آن طور هست که مثلاً مثل حربن یزید ریاحی که به ثواب‌های الهی می‌رسد حالا به هر حال من نسبت به بعضی‌هایشان یک وقتی می‌ترسیدم کلامی بگویم که بالاتر از آن باشند، لذا عرض نمی‌کنم و توضیح نمی‌دهم، ولی اظهاراتشان بعضی‌ها نشان می‌دهد که این‌ها بعضی‌ها کمالات بالاتری داشتند، بعضی‌ها هم کمالات پایین‌تری داشتند. امیدواریم ان شاء الله خدای تعالی همه ما را از این دو مرض روحی نجات مرحمت بفرماید و از اولیاء خودش قرارمان بدهد و از یاران حضرت سید الشهداء علیه السلام و حضرت ولی عصر ارواحنا فداه باشیم.

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ، نَسْئَلُكَ وَنَدْعُوكَ بِأَعْظَمِ اسْمَائِكَ وَبِمَوْلَانَا صَاحِبِ الزَّمَانِ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ

«.. خدایا به آبروی ولی عصر معرفت روح را به ما مرحمت بفرما.
خدایا از غذاهای روحی خوب نصیب‌مان بفرما. خدایا
سمومات روحی را از ما دور بفرما. پروردگارا به آبروی ولی عصر
قسمت می‌دهیم ما را از همه آفات و امراض روحی نجات
مرحمت بفرما. ایمان ما را کامل بفرما. ما را از نفاق و دورویی
دور بفرما. خدایا به آبروی خاندان عصمت و طهارت آنچه خیر
هست به ما مرحمت بفرما و آنچه شر هست از ما دور بفرما.» و
صلی الله علی سیدنا محمد وآله اجمعین»